



احترام بزرگان یونان به فرهنگ و هنر ایران

(۲)

باآنکه یونانیان ، چون بسیاری از ملتهای دیگر ، بیگانگان را پائین تر از خود میدانستند و باوجود کینه و بغضی که بناچار در نتیجه جنگهای پی درپی نسبت بایرانیان پیدا کرده بودند، باز بسیاری از بزرگان و پیشوایان نشان فرهنگ و هنر ایران را محترم شمرده و تقلید از ایرانیان را مکرر بهم میهنان خود توصیه نموده و حتی گاهی صلاح را در این میدیدند که یونان يك جاضمیمه شاهنشاهی هخامنشیان شود .

آیا صرف وجود کتاب «سیرت کورش» برای اثبات این امر کافی نیست ؟ نویسنده این کتاب گزنفون يك تن یونانی بوده که علیه ایران جنگیده ولی چنان شیفته رویه و افکار ایرانیان شده که سعی نموده بنیانگزار دولت آنانرا ، بعنوان مظهر بهترین صفات فرمانروائی برای تربیت هم میهنان خود معرفی کند . بر فرض هم که گزنفون در شرح صفات کورش بزرگ مبالغه نموده باشد ، این مبالغه نیز دلیل احترامی بیشتر است که برای این شاهنشاه داشته است .

اشیلوس باآنکه نمایشنامه «ایرانیان» را برای بالا بردن روحیه یونانیان نوشته است ولی چندین بار در آن نمایشنامه ، کوروش بزرگ و داریوش بزرگ راستوده است . استرابو مینویسد: «از همه ملل غیر یونانی، ایرانیان بیشتر معروف یونانیان بوده اند

* جناب آقای دکتر تقی نصر وزیر پیشین دارائی و اقتصاد مدیر عامل سابق سازمان برنامه یکی از مدیران سابق سازمان ملل متحد - از رجال نیکنام علم و ادب و سیاست و اقتصاد معاصر .

زیرا از ملل مذکور که بر آسیا فرمانروایی داشتند هیچیک بر یونان حکومت نکرده بود. در حقیقت ایرانیان نخستین ملتی بودند که یونان را تحت حکومت خارجی در آوردند. «مورخ مذکور از قول اراتستن نقل میکند که گفته است: «ایرانیان در قبول زندگانی مدنی در ردیف یونانیان هستند.»

سقراط با الکیپیداس که تحت سرپرستی پریکلس بوده و ادعای پیشوایی آتنیان را داشته است بحثی دارد که افلاطون آورده و احترام زیادی را که سقراط برای ایرانیان داشته نشان میدهد:

«سقراط: شاهان ایران از نسل هخامنش هستند و نژاد هخامنشی به پرسپوس فرزند زئوس میرسد... و سلسله نسب آنان، چون از خودشان شروع کنیم، رشته ای است از شاهان، پسر شاهان، در صورتی که ما...

در ایران، ای الکیپیداس، هنگامی که نخستین فرزند وارث تاج و تخت بدنیا قدم میگذارد در سراسر مملکت جشن برپا میشود و ماهنگامی که بدنیا میآئیم، چنانکه شاعر فکاهه سرا میگوید، همسایه هایمان نیز از آن باخبر نمیشوند.

در نزد ایشان کودک را دایه بدستختی بزرگ نمیکند. بلکه خواجه هائی از اطرافیان شاه، که از میان بهترین ایشان برگزیده شده اند، مأمور این کار میشوند. اینان همه تکالیف مربوط به پرورش کودک را بر عهده دارند و باید به همه تدابیر دست یابند تا کودک بسیار زیبا شود.

هنگامی که پسران به هفت سالگی میرسند، با سب سواری میپردازند و شکار رفتن را آغاز میکنند. چون دوهفت ساله شوند آنان را بکسانی میسپارند که در نزد ایشان مربیان شاهی خوانده میشوند. اینان را که شمارشان چهار است از میان پارسیانی برمیگیرند که به سنین پختگی رسیده اند و برای این کار از هر کس پیشتر شایستگی دارند... (و بعد از آنکه سقراط مرحله به مرحله تربیت ایرانیان را در آئین زرتشت و آداب شاهی و هنر فرمانروایی و راستگویی و اخلاق و آزاد مردی و بیباکی شرح میدهد میگوید):

«اما تو ای الکیپیداس، پریکلس، تربیت تو را بر عهده آن کس از بردگانش گذاشته که پیری، قدرت هر کار دیگر را از او گرفته است... اگر اینها که بتو گفتم برای آن کافی نیست که تو را به نتایجی که از آن برمیآید برساند میتوانم تفصیلات دیگری را برای تو بگویم تا بدانی که دشمنانت چگونه بکار تعلیم و تربیت کودکان خود برمیخیزند.

«اما درباره تولدتو، ای الکیپیداس، و درباره تعلیم و تربیت تو، آن را میتوانم بگویم که درباره تعلیم و تربیت هر آتنی دیگری توانم گفت: هیچکس بآن توجهی ندارد، جز کسی که عاشق و دوستدار شخص خودت بوده باشد.

اینک اگر این را ترجیح میدهی که ثروت و تجمل و لباسها و جبهه‌های دامن‌درازو بوهای خوش بکارداشتن و موکبی از خدمتگزاران و تمام ظرافتهای زندگی پارسیان را در نظر بگیریم این را بدان که از فهمیدن اینکه چه اندازه از ایشان در روش زندگی پست‌تری سرخ‌خواهی شد.

یونانیان آسیای صغیر نه تنها از صلح و مدارای هخامنشیان و رونق اقتصادی ایران بهره‌بردند، بلکه شاهنشاهان ایران اجازه دادند که آنها عادات و عقاید و حتی سازمانها و طرز حکومت خود را نگاهدارند. مثلا داریوش بزرگ فرماندار ناحیه ماگزیادستور داد تا کاملاً مزایای معبد آپولورا رعایت کند و ایرانیان بپیشگوهای معاقدیونان، حتی معاقدی که در سرزمین اروپا بود، حسن رابطه داشتند. هخامنشیان پس از تسخیر لیدی «امرار» ورزیدند تا حکومت آنجا بر اصول دموکراسی برقرار گردد. کمک با استقرار حکومت دموکراسی یکی از هدفهای رسمی داریوش بزرگ در حمله یونان بوده است. اگر چه در انتخاب این مقصد بمصالح کلی شاهنشاهی نظر داشته است.

یک نمونه از تفاوت وضع یونانی را که زیر فرمان هخامنشیان بودند با یونانیان دیگر، در دوره‌ای میتوان دید که آتن پیشوائی اتحادیه مشهور به اتحادیه دلس را داشته است. آتنیها کمکهایی را که شهرهای عضو اتحادیه میپرداختند بخرای تبدیل کرده و میزان آنرا چنان بالا بردند که باعث زحمت و شکایت زیاد متحدانشان شد. برعکس خشایارشا، در شهرهای یونانی نشین ایران، مالیاتها را بر همان اساس که در دوره دو نسل پیش از او مقرر شده بود باقی گذارد و این میزان مالیات، چنانکه امستد مینویسد: «بتناسب رونق اقتصادی که شهرهای یونانی تابع ایران از آن برخوردار بودند فقط اسمی بود.» این مولف اضافه میکند که:

«در شهرهای یونانی آسیا لاقل مالیاتهای ایران عوضی داشت. ویرانگریهای جنگهای «آزادی بخشی» پایان رسید. عضویت در امپراطوری پهنای ایران فرصتهای بازرگانی را دوباره برقرار نمود. عوامل غیر ثابت سکنه یونانی بصورت مزدور در ارتش «باربارها» وارد شدند... اجرت آنان و غارتهایی که میبردند به موازنه نامرئی پرداختها کمک میکرد... خطاست اگر از این وضع یک تصویر خیلی درخشان کشیده شود... ولی سکه‌های زیاد زینبائی که ضرب شده بروفق شهرهای یونانی آسیا گواهی میدهد.»

ایو. پوپ ایران شناس مشهور امریکائی مینویسد: «یک عده مورخ لایق و طرف اعتماد معتقدند که در ماراتن، تمدن مغرب نجات نیافت چنانکه مارا واداشته‌اند در این سالهای دراز بخوانیم، بلکه عملاً شاید رویهمرفته برای یونان و بشر (ماراتن) شوم بوده است. برای یونانیان این یک پیروزی عالی و شایسته تمام تمجیدهاست ولی اگر یونان

میباخت تنها تغییرهایی که پیش می‌آمد این بود که دیگر (یونانیها) نمیتوانستند بنا بر هوس شدیدی که داشتند، بگلوی یکدیگر بپرند و دست بقتل‌عام و خرابکاری بزنند. البته این مضمیقه این مردم پرهیجان را ناراحت مینمود ولی (درعوض) از صلح برخوردار میشدند و استقلال کامل محلی خود را نگاه میداشتند و عضو یک جهان وسیع و یک اقتصاد پرونق میگشتند و با منافع و تحریک فکری این وضع یک یا دو قرن یا بیشتر بصلح میگذرانند. دولتهای یونانی که زیر فرمان ایران بودند رونق بسیار یافتند. تا دونسل مالیاتهای محلی واگذار شد تا بمصرفهای محلی برسد و هم از مزایای جاده های عالی ایران که از دریای اژه به هند میرسید استفاده کردند... گزنفون اصرار داشت که یونان میتواند دوباره پیش برود، اگر طرز تعلیم و تربیت ایران را که مردم باهوش و مسئول و راست گو بوجود می‌آورد بپذیرد.

دارمستتر یکی از باستان‌شناسان بنام از قول گوینو که برای شناختن ایران زحمت بسیار کشیده مینویسد: «یکی از مورخین ایران باستان بایک فکر دقیق و حساس و یکی از کسانی که ایران جدید را بهتر شناخته، اظهار تاسف نموده که یونان در ماراتن پیروز شده و عقیده دارد که فکر انسانی و تمدن چیزی از دست نمیداد اگر گزر سنس و خناور فتح میکردند».

نه تنها مکرر پیشوایان و فرماندهان یونانی مداخله ایران را در امور خود میخواستند چنانکه در تاریخ هورودوت نمونه‌های چند از آن دیده میشود، بلکه بعضی از این پیشوایان و فرماندهان مصلحت را در این میدیدند که یونان ضمیمه شاهنشاهی ایران شود. مثلاً هکاته، تاریخ‌نویس اهل میله میخواست «وظننش یونان مطیع شاه ایران باشد». دمارات پادشاه اسپارت و هپیباس، پیشوای آتنی و خانواده مقتدر آله آده در تسالی همه اصرار داشتند که ایران به آنان کمک نماید تا در عوض کشور خود را باطاعت ایران در آورند. بسیاری از پیشوایان فکری باختر از گوته و لایب‌نیتز به بعد، معتقدند که فقط به وسیله ترکیب ارزشهای اصیل دو تمدن خاور و باختر میتوان تمدن سالمی که بتعالی انسانیت کمک کند بوجود آورد. انجام این منظور بطور مسلم بمراتب آسانتر میشد اگر در روزگاری که یونانیان هنوز نیروی رشد و ابتکار داشتند و در پرتو صلح هخامنشی محیط برای همکاری بین‌المللی مساعد بود، ایران و یونان در دو جهت مخالف قرار نمیگرفتند. بنا بر این، و صرف نظر از دلایل دیگر، اگر بجای شون ملی ایران و یونان مصلحت بشر و پیشرفت تمدن مأخذ باشد روشن میشود که هم مقاومت یونانیان و هم حمله اسکندر، از مصیبتهای بزرگ تاریخ بوده است.